

بازخوانی فهم واژگان قرآن کریم در نسبت با فرهنگ عصر نزول؛

طراحی الگویی مؤلفه محور

مرضیه محصص

دانشیار دانشکده الهیات و ادیان دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

m_mohases@sbu.ac.ir

ریحانه خدامردی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه بین‌المللی علامه عسکری علیه السلام، قم، ایران (نویسنده مسئول).
Reyhaneh.226@yahoo.com

چکیده	اطلاعات مقاله
نقش زبان و فرهنگ عصر نزول در فرایند فهم واژگان قرآن کریم زمینه ساز شکل گیری رویکردهای متنوع تفسیری بوده است. بخشی از این رویکردها بر کفایت دانش زبانی و ادبی در تبیین مفردات تأکید دارند؛ در حالی که رویکردهای دیگر ضرورت توجه به بسترهای فرهنگی و بافت اجتماعی واژگان را برجسته می نمایند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بررسی این دو رویکرد، الگویی برای فهم واژگان فرهنگی در قرآن کریم ارائه می دهد که بر پایه پنج مؤلفه طراحی شده است: فرهنگی بودن واژه، کفایت قرائن درونی، نیازمندی واژه به مطالعات زبانی، نقش واژه در انتقال پیام و حقیقت قرآنی بودن واژه. روابط میان این مؤلفه ها در قالب یک درخت تصمیم و پنج قاعده تفسیری تبیین شده اند و خروجی آن، طبقه بندی شیوه های فهم واژگان در سه سطح اصلی است: نخست، فهم وابسته که درک معنا و کارکرد واژه به شدت متکی بر فرهنگ و بافت عصر نزول است؛ دوم، فهم نیمه وابسته که بخشی از معنا با قرائن درونی قرآن روشن می شود؛ اما برای دستیابی به لایه های عمیق تر فهم نیازمند توجه به زمینه های فرهنگی است؛ و سوم، فهم مستقل که درک واژه در سطح زبان و ادبیات عرب کفایت دارد و نیاز چندانی به ارجاع به فرهنگ زمانه ندارد. این الگو با تحلیل نمونه هایی از مفردات دارای خاستگاه فرهنگی	نوع مقاله علمی - پژوهشی صفحه (۲۴ - ۴) دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۶ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۴

آزموده شده و نشان داده است که طبقه‌بندی شیوه‌های فهم به سه سطح وابسته، نیمه‌وابسته و مستقل می‌تواند راهی روشمند برای فهم دقیق‌تر زبان قرآن و نسبت آن با فرهنگ عصر نزول فراهم آورد.

فهم، واژگان قرآن، فرهنگ عصر نزول، الگو.

کلیدواژه‌ها

۱. مقدمه

زبان و فرهنگ در رابطه‌ای دوسویه و پویا قرار دارند؛ زبان می‌تواند در شکل‌گیری و انتقال فرهنگ نقش آفرین باشد و فرهنگ نیز در تحول معنا و کاربردهای زبانی تأثیرگذار است. این تعامل متقابل در مواجهه با متن قرآن کریم نیز قابل مشاهده است. واژگان و ساختار آیات قرآن، در نگاه نخست ممکن است متأثر از فرهنگ عصر نزول به نظر برسند؛ اما ظرفیت معنایی آن‌ها فراتر از شرایط تاریخی است و می‌توانند در زمینه‌های مختلف زمانی و فرهنگی، مصادیق نوینی بیابند. همین ویژگی، زمینه‌ساز شکل‌گیری سه رویکرد اصلی در فهم آیات قرآنی شده است: رویکرد حداکثری، حداقلی و میانه.

در رویکرد حداکثری، قرآن متنی تاریخی و فرهنگی تلقی می‌شود که فهم آن وابسته به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر نزول است. نصر حامد ابوزید از جمله نواندیشانی است که زبان وحی را برگزیده فرهنگ نخستین مخاطبان می‌داند و متون دینی را متونی تاریخی معرفی می‌کند که دلالتشان از نظام زبانی-فرهنگی جدا نیست (ابوزید، ۱۳۸۰: ۵۰۷؛ ۱۳۸۳: ۲۷۸-۲۹۰). او واژگانی چون «جن» و «شیطان» را مربوط به دوران نزول می‌داند که با علوم عصری سازگاری ندارد و آن‌ها را نادیده می‌گیرد (همو، ۱۳۸۳: ۶۸). نیز «سحر» و «حسد» را نمونه‌هایی می‌داند که بازتاب ذهنیت فرهنگی عصر نزول‌اند (همان، ۲۸۸-۲۸۹). او معتقد است: کسانی که بر وجود پدیده‌هایی چون سحر و حسد به صرف وجود الفاظ دال بر آن‌ها در نص دینی تأکید می‌کنند، به اشتباه دال و مدلول را یکی می‌گیرند، از این جهت که در سنت کلاسیک، وجود عینی، ذهنی و زبانی یکی گرفته شده‌اند (همان، ۲۹۰). عبدالکریم سروش نیز آموزه‌های اسلام را به ذاتی و عرضی تقسیم

می‌کند و زبان و فرهنگ عربی را عرضی می‌داند و اینکه واژگانی چون «إبل» و «إیلاف» نشانه‌های فرهنگ عربی در قرآن‌اند (سروش، ۱۳۸۵: ۳۳). در نظر او دامنه این عرضیات بسیار گسترده‌تر است تا جایی که: قرآن در وصف بهشت از حوران سیاه‌چشم سخن می‌گوید نه از چشم‌آبی‌ها، و آنان را در خیمه‌ها ساکن می‌بیند (الرحمن/۷۲)؛ در تشبیه‌های قیامت از واژگان بومی بهره می‌گیرد، مانند «وانهادن شتر آبستن ده ماهه» (تکویر/۴)، یا تشبیه شراره‌های آتش جهنم به شتران زرد مایل به سیاهی (مرسلات/۳۲-۳۳). در وصف بهشت از اشیای ملموس فرهنگ عربی چون کوزه‌ها، بالش‌ها و فرش‌های زرباف یاد می‌کند (غاشیه/۱۴-۱۶)، حتی میوه‌های گرمسیری رایج در محیط عربی؛ مانند موز (واقعه/۲۹)، خرما و انار (الرحمن/۶۸)، انگور (عبس/۲۸)، زیتون (عبس/۲۹) و انجیر (تین/۱) در آیات قرآن ذکر شده‌اند. بدین ترتیب، در این رویکرد واژگان قرآن بیش از آنکه حامل معنای فراتاریخی باشند، بازتاب فرهنگ و ذهنیت زمانه‌اند، به طوری که کارایی آن محدود به همان دوره است.

در برابر این دیدگاه، رویکرد حداقلی وجود دارد: برخی مفسران همچون علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی، هرچند ارتباط قرآن کریم با فرهنگ عصر نزول را می‌پذیرند، مشروط کردن فهم آیات به آن را قبول ندارند. آنان بر این باورند که در مقام فهم قرآن باید بیش از تکیه بر کاربردهای عرفی و فرهنگی زمان نزول، به عرف قرآن، قرائن کلامی موجود در آیات و نقش هدایتی آن‌ها برای همه بشر توجه شود؛ زیرا قرآن خود ابهام و اجمالش را تبیین می‌کند. بر این اساس، بهترین روش فهم آیات قرآن، همان روش اهل بیت علیهم‌السلام؛ یعنی «تفسیر قرآن به قرآن» است. این رویکرد با تأکید بر جاودانه بودن قرآن و زبان فطرت، متن قرآن را نیازمند بازخوانی مداوم می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۹). علامه طباطبایی با تکیه بر جهانی بودن قرآن و اینکه همه مردم جهان مخاطبان آن‌اند، تحلیلی متفاوت از زبان قرآن ارائه می‌دهد. او در کتاب *قرآن در اسلام* می‌نویسد که در مذاق اهل بیت علیهم‌السلام، تفسیر قرآن به قرآن معتبر است و در این روش، ترتیب سور و آیات مکی و مدنی نسبت به مقاصد عالیّه قرآن تأثیری ندارد، بلکه در تفسیر هر آیه باید مجموع آیات قرآن

در نظر گرفته شود. از نگاه او، کلامی که جهانی و همیشگی است، در کلیات مقاصد و مطالب خود نباید تحت تأثیر خصوصیات زمان و مکان یا حوادث وقت نزول - که اسباب نزول نامیده می‌شوند - قرار گیرد (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۱۹۶).

درواقع، محوری‌ترین بحث در این رویکرد آن است که آیا دلالت آیات بر معنا و مراد خود، کامل و تمام است و می‌تواند پیام خویش را به تنهایی منتقل کند، یا آنکه ناقص است و نیازمند قرائن بیرونی؛ همچون مکاشفات، براهین عقلی، روایت، تاریخ و فرهنگ است؟ مدعای علامه طباطبایی آن است که قرآن در دلالت خود تام و مستقل است، بی‌نیاز از بیرون، و هیچ کلام مبهم یا نارسا در آن وجود ندارد (همان، ۲۹-۳۰). بنابراین در این رویکرد، فهم واژگان قرآن مستقل از فرهنگ عصر نزول بوده، دارای دلالتی فراتاریخی تلقی می‌شوند.

میان این دو دیدگاه اما، رویکردی میانه نیز شکل گرفته است در این نگاه، زبان و مفاهیم قرآنی از یک سو در فرهنگ زمانه ریشه دارند و از سوی دیگر در نظام معنایی قرآن بازتعریف می‌شوند. محمد علی رضایی اصفهانی فرهنگ عصر نزول را یکی از مؤلفه‌های فهم قرآن معرفی می‌کند؛ بی‌آنکه آن را شرط مطلق بداند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۴ و ۳۵۳). بهاء‌الدین خزّمشاهی نیز در مقاله «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم» بر این باور است که قرآن در برخی موارد برای مماشات با فرهنگ و عقاید مردم عصر نزول، مفاهیم رایج آن زمان را بازتاب داده است؛ با این حال، این بازتاب به معنای نفی الهی بودن قرآن نیست (خزّمشاهی، ۱۳۷۴: ۹۴). در این رویکرد، زبان و فرهنگ در تعامل با وحی قرار می‌گیرند و مفاهیم قرآنی در عین ارتباط با زمینه تاریخی، در چهارچوب نظام معنایی الهی بازخوانی می‌شوند.

به عبارت دیگر، رویکرد حداکثری فهم آیات را در گرو فهم فرهنگی عصر نزول می‌داند. این دیدگاه می‌کوشد بیشترین دامنه معنایی یا کارکردی را برای مفاهیم قرآنی در نظر بگیرد و همه احتمالات و لایه‌های معنایی را - حتی اگر کمتر محتمل باشند - در ارتباط با زمینه تاریخی و فرهنگی زمانه توضیح دهد. در این رویکرد، زبان قرآن بازتابی از فرهنگ زمانه دانسته می‌شود و فهم آن، مشروط به شناخت بافت فرهنگی عصر نزول تلقی می‌گردد؛

نگاهی که گاه به محدودسازی معنا در چهارچوب تاریخی می‌انجامد و گاه با پذیرش سیالیت معنا، تفاسیری انتزاعی و گسسته از قرائن نقلی و عقلی پدید می‌آورد.

درمقابل، رویکرد حداقلی است که آیه‌ای را مشروط به فرهنگ عصر نزول نمی‌بیند و بر استقلال معنایی و فراتاریخی قرآن تأکید دارد. بر اساس این نگاه، مفاهیم قرآنی ظرفیت تولید معنا را در هر زمان دارند و در پس هر واژه قرآنی حقیقتی نهفته است که با شناخت جهان بینی قرآنی و بافت مفهومی آن، قابل کشف و تفسیر خواهد بود.

میان این دو، رویکرد میانه قرار دارد که تنها بخشی اندک از آیات را در ارتباط مستقیم با فرهنگ عصر نزول می‌داند. در این نگاه، زبان و مفاهیم قرآنی از یک سو در فرهنگ زمانه ریشه دارند و از سوی دیگر در نظام معنایی قرآن بازتعریف می‌شوند، به گونه‌ای که هم ارتباط تاریخی حفظ می‌شود و هم ظرفیت فراتاریخی و الهی قرآن برجسته می‌گردد. این رویکرد نیز بر توانایی مفاهیم قرآنی برای تولید معنا در هر زمان تأکید دارد و معتقد است حقیقت نهفته در واژگان قرآن با توجه به جهان بینی قرآنی و نظام معنایی آن قابل کشف است.

تمایز میان این رویکردها، مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد. بر همین اساس، با تدوین گونه‌شناسی واژگان قرآن کریم می‌توان الگویی مؤلفه‌محور ارائه کرد که نه به وابستگی کامل معنا به مطالعات فرهنگی تن می‌دهد و نه به انفصال مطلق معنا از زمینه تاریخی، بلکه بر پایه قواعدی روشن، وضعیت هر واژه را در نسبت با مطالعه فرهنگی تعیین می‌نماید.

در همین راستا، دیدگاه‌های مفسران شاخص بررسی گردید، مؤلفه‌های اصلی تبیین شد و بر پایه آن‌ها قواعد تفسیری استخراج گردید. این فرایند نشان داد که تحلیل معناشناختی واژگان در قرآن تنها با اتکا به قرائن درونی کافی نیست، بلکه در مواردی نیازمند توجه به بافت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی عصر نزول است. به این ترتیب، مجموعه‌ای از قواعد تفسیری شکل گرفت که می‌تواند به عنوان چهارچوبی روشمند برای دسته‌بندی واژگان و تعیین میزان استقلال یا وابستگی آن‌ها در فهم قرآنی به کار رود. این نوشتار با روش توصیفی

- تحلیلی و بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای، الگویی ارائه می‌دهد که وابستگی، استقلال یا نیمه‌وابستگی برخی مفردات منتخب قرآن کریم به زمینه‌های فرهنگی را نشان می‌دهد. قواعد و مؤلفه‌های استخراج‌شده نیز در قالب مدل ترسیم شده‌اند تا رویکردهای تفسیری و چگونگی کار بست آن‌ها در فهم واژگان قرآن کریم به صورت نظام‌مند نمایش داده شود.

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، توجه به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی عصر نزول در فهم واژگان قرآن کریم، محور بسیاری از نظریه‌پردازی‌های نوین در مطالعات قرآنی بوده است. از جمله نگاشته‌های شاخص در این حوزه می‌توان به کتاب **مفهوم النص**، اثر نصر حامد ابوزید (۱۳۸۰ش) اشاره کرد که وی متن قرآنی را در پیوند با ساختارهای اجتماعی - فرهنگی عصر نزول تحلیل می‌کند. علیرضا ذکاوتی در مقاله «زبان قرآن» (۱۳۷۴ش) با رویکرد زبان‌شناختی، بر تحول معنایی واژگان در بستر تاریخی تأکید دارد. امیررضا اشرفی (۱۳۸۸ش) در مقاله «نگاهی به مبانی فهم مفردات قرآن و نقش آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی»، به بررسی مبانی نظری علامه طباطبایی در **المیزان** می‌پردازد و نشان می‌دهد که روش تفسیری او بر انسجام درونی قرآن، اصل تفسیر قرآن به قرآن، و پیوند عقل و وحی استوار است؛ بدین سان علامه طباطبایی بیشتر بر معنای درونی و شبکه‌ای آیات تکیه دارد تا بر تحول تاریخی واژگان. کامله بوعدار نیز در پایان‌نامه «پیش‌زمینه‌های فرهنگی فهم آیات قرآن (آداب و رسوم و دانش زمانه)» (۱۳۹۰ش) نقش فرهنگ عصر نزول را در فهم مفردات قرآنی بررسی کرده است.

بدین ترتیب، مجموعه این آثار، تصویری چندوجهی از مطالعات قرآنی معاصر ارائه می‌دهند: از تحلیل اجتماعی - فرهنگی ابوزید، تا زبان‌شناسی تاریخی ذکاوتی، تا مبانی فلسفی و تفسیری طباطبایی در نگاه اشرفی، و نهایتاً توجه به فرهنگ عصر نزول در پژوهش بوعدار. با این حال، هیچ‌یک از آن‌ها صورت‌بندی روشمند و قابل‌اجرایی از میزان و حدود وابستگی واژگان به مطالعه فرهنگی ارائه نداده‌اند. به عبارت دیگر، فقدان الگویی تفکیکی

برای تعیین نوع و شدت وابستگی واژگان قرآنی به زمینه فرهنگی، همچنان در ادبیات پژوهش محسوس است.

پژوهش حاضر با هدف پر کردن خلأ نظری موجود در مطالعات واژگان قرآنی، به طراحی الگویی مؤلفه محور پرداخته است. این الگو می‌کوشد تا از رهگذر تحلیل زبان و فرهنگ، ابعاد تازه‌ای از ارتباط میان واژگان قرآنی و بستر تاریخی نزول را آشکار کند. نوآوری اصلی این تحقیق در دو سطح قابل طرح است: نخست، شناسایی و طبقه‌بندی گونه‌هایی از واژگان قرآنی که دارای خاستگاه فرهنگی در عصر نزول اند و دوم، استخراج و تبیین مؤلفه‌هایی که نقش تعیین‌کننده در میزان وابستگی فهم این واژگان به فرهنگ عصر نزول دارند. نمونه‌هایی از این دسته‌بندی در پژوهش خدامردی و روحانی با عنوان مدل ارزیابی وابستگی فهم آیات قرآن کریم به مطالعه فرهنگی (۱۴۰۰: ۱۱۷-۱۲۵) نیز مورد اشاره قرار گرفته‌اند. بدیهی است که هدف این پژوهش، تحلیل همه مفردات قرآنی نیست، بلکه تنها برخی واژگان منتخب که از نظر ساختاری و تفسیری دارای خاستگاه فرهنگی اند، به عنوان نمونه‌هایی برای آزمون مدل پیشنهادی بررسی شده‌اند.

۳. مفهوم شناسی

مدل

«مدل»، بازنمایی انتزاعی و نظام‌مند از واقعیت به‌شمار می‌آید. سیستم‌ها به دلیل تعامل درونی اجزای خود و نیز ارتباط بیرونی با محیط، همواره رفتارهایی متنوع و گاه پیچیده بروز می‌دهند. این تنوع و پیچیدگی، پژوهشگران را بر آن می‌دارد که برای فهم، تبیین یا پیش‌بینی رفتار یک سیستم بر اساس متغیرها و شاخص‌های مورد نظر، مدلی طراحی کنند و با اعمال تغییرات در آن، نتایج را بررسی کنند.^۱

هر «مدل» از سه بخش اصلی تشکیل می‌شود: ورودی، اجزاء و خروجی. در این پژوهش، ورودی «مدل» یکی از واژگان منتخب با خاستگاه فرهنگی است. اجزای «مدل»

1. <https://analysisacademy.com>.

شامل مؤلفه‌هایی می‌شوند که در فرایند تشخیص میزان وابستگی واژگان فرهنگی نقش آفرینی می‌کنند. خروجی «مدل» نیز در سه وضعیت «مستقل»، «وابسته» و «نیمه‌وابسته» تعریف شده است. برای نمایش ساختار و منطق تصمیم‌گیری این «مدل»، از نمودار درخت تصمیم^۱ بهره گرفته شده است.

واژگان فرهنگی

واژگان فرهنگی در قرآن کریم به آن دسته از مفرداتی اطلاق می‌شود که معنا، کاربرد یا بار ارتباطی آن‌ها در تعامل مستقیم با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، آیینی یا زبانی عصر نزول شکل گرفته است. بدیهی است که زبان وحی در خلأ نازل نشده، بلکه در پیوند با فرهنگ زمانه معنا یافته و تثبیت شده است. ازاین‌رو، بررسی این دسته از واژگان می‌تواند نسبت میان زبان قرآن و بستر اجتماعی - فرهنگی نزول را آشکار کند و به فهم دقیق‌تر پیام الهی یاری رساند.

احصای گونه‌های واژگان فرهنگی، گامی بنیادین در جهت شناخت لایه‌های فرهنگی قرآن و نشان دادن ظرفیت‌های آن در ارتباط با زندگی واقعی مخاطبان است. از منظر زبان‌شناسی تاریخی، واژگان فرهنگی قرآن کریم را می‌توان در چهار دسته اصلی جای داد: نخست: واژگانی که به ساختارهای اجتماعی و اقتصادی خاص اشاره دارند؛ مانند واژه‌های «ایلاف» و «ربا».

دوم: واژگانی که در بستر اقلیم و جغرافیای ویژه معنا می‌یابند؛ مانند «إبل» و «نخل». سوم: واژگانی که از زبان‌های دیگر وارد شده‌اند و به‌عنوان وام‌واژه یا دخیل در قرآن حضور دارند؛ مانند «راعنا».

چهارم: واژگانی که به مناسک و آیین‌های دینی اشاره دارند؛ مانند «صلوة» و «زکوة».

1 . Decision tree.

۴. معرفی مؤلفه‌های الگو و ارزیابی آن در فهم واژگان فرهنگی

براساس تحقیق و بررسی آثار نواندیشان و قرآن‌پژوهانی که بر قرائت فرهنگی الفاظ آیات قرآن کریم تأکید دارند، پنج مؤلفه اصلی در استقلال فرهنگی مفردات قرآن کریم شناسایی و از آن‌ها پنج قاعده استخراج گردید. این مؤلفه‌ها همراه با ورودی یکی از واژگان دارای خاستگاه فرهنگی و خروجی‌های وابسته، نیمه‌وابسته و مستقل، ساختار الگو را تشکیل می‌دهند. در ادامه، هر مؤلفه جداگانه تبیین شده، روابط آن با ویژگی‌های خاص و خروجی مرتبط توضیح داده می‌شود. پس از آن، گونه‌های مختلف واژگان فرهنگی با اتکا به مدل مؤلفه‌محور پیشنهادی احصاء شده، هر دسته براساس ویژگی‌های متمایز خود تحلیل می‌گردد. در گام بعد، نمونه‌هایی از مفردات قرآنی انتخاب و بررسی می‌شوند تا نحوه اعمال مدل در هر دسته روشن گردد. بدین ترتیب، کارآمدی الگو در تبیین پیوند میان واژگان و فرهنگ عصر نزول به محک تجربه گذاشته می‌شود و نشان داده خواهد شد که چگونه این چهارچوب می‌تواند در فهم دقیق‌تر لایه‌های معنایی قرآن کریم نقش‌آفرین باشد.

مؤلفه اول: فرهنگی بودن واژه (بله یا خیر). این مؤلفه به آن دسته از مفردات قرآنی اشاره دارد که افزون بر بار لغوی، حامل بار معنایی و کارکردهای فرهنگی - تاریخی می‌باشند و به تجربه‌های زیسته جامعه نخستین، آیین‌ها و مناسبات اقتصادی و اجتماعی آن دوران پیوند خورده‌اند. برای نمونه، واژگان اقتصادی، چون «ربا» (بقره/ ۲۷۵ و ۲۷۸) و «میزان» (اعراف/ ۸۵؛ الرحمن/ ۹) بازتابی از روابط مالی و اخلاقی جامعه‌اند؛ واژگان اجتماعی، مانند «ایلاف» (قریش/ ۲)، واژگان اقلیمی و زیستی، چون «إبل» (غاشیه/ ۱۷)، «تین» (تین/ ۱) و «نخل» (انعام/ ۹۹؛ عبس/ ۲۹) نشانه‌های معیشتی و محیطی آن دوران را بازتاب می‌دهند؛ واژگان اعتقادی و عبادی، مانند: «صلوة» (بقره/ ۴۳؛ نساء/ ۱۰۳)، «قتال» (بقره/ ۱۹۰ و ۲۱۶) و «زکوة» (بقره/ ۴۳؛ توبه/ ۵، ۱۱ و ۱۸) هویت دینی و سیاسی جامعه را شکل می‌دهند؛ سرانجام واژگان انتزاعی و نمادین، چون «جن» (ذاریات/ ۵۶؛ الرحمن/ ۱۵)، «سحر» (یونس/ ۷۷؛ طه/ ۶۹) و «طائر» (اسراء/ ۱۳)، به باورهای ماورایی و مفاهیم نمادین پیوند دارند. واژگان دخیل، چون «راعنا» (بقره/ ۱۰۴؛ نساء/ ۴۶) و «إبریق» (واقعه/ ۱۸) نیز جزو واژگان

فرهنگی محسوب می‌شوند؛ زیرا حضورشان در متن قرآن نشانه تماس‌های زبانی و فرهنگی جامعه نخستین با محیط‌های پیرامونی است.

مؤلفه دوم: کفایت قرائن درونی (بله یا خیر). مؤلفه «کفایت قرائن درونی» ناظر به مجموعه اموری است که با آیات قرآن کریم ارتباط دارند و در تعیین معنا و مقصود آن‌ها نقش‌آفرین‌اند. این قرائن در دو دسته جای می‌گیرند: نخست، قرائن متصل؛ همچون سیاق و فضای نزول که همراه آیات بوده‌اند. دوم، قرائن منفصل؛ مانند دیگر آیات قرآن، روایات معتبر، قرائن تاریخی و برهان‌های قطعی نظری که به‌طور غیرمستقیم در فهم دخالت دارند. وجه قرینه بودن این امور در آن است که در کنار الفاظ آیات بر مراد الهی دلالت می‌کنند و بدون توجه به آن‌ها، دستیابی به مقصود ممکن نخواهد بود. توجه به قرائن متصل و منفصل در کلام، روشی عقلایی و پذیرفته‌شده در همه فرهنگ‌هاست؛ زیرا فهم معنای مقصود گوینده جز از رهگذر قرائن امکان‌پذیر نیست (بابایی، ۱۳۸۱: ۲/۲۴۳). بر این اساس، واژگان فرهنگی‌ای که با قرائن درونی قابل فهم‌اند، در این مؤلفه مقدار «بله» می‌گیرند؛ یعنی اگر قرائن به حد کفایت برسند، متن قرآن به‌طور مستقل فهمیده می‌شود و نیازی به ارجاع به سطوح بالاتر نیست.

نمونه روشن این بحث، واژه «جن» است. پیش از اسلام نیز باور به جن در فرهنگ‌های مختلف حضور داشته و حتی در کتاب مقدس و انجیل نشانه‌هایی از آن دیده می‌شود (ایازی، ۱۳۸۰: ۶۲). قرآن کریم ویژگی‌های جن را به‌روشنی بیان کرده است: خلقت پیش از انسان (حجر/۲۷)، آفرینش از آتش (الرحمن/۱۵ و حجر/۲۷)، صلاح و فساد (جن/۱۱)، حشر و نشر (انعام/۱۲۸)، توانایی انجام برخی اعمال انسانی (سبأ/۱۲) و ایمان آوردن به پیامبر اسلام (جن/۱-۲). علامه طباطبایی با توجه به شرایط فرهنگی عصر نزول و سیاق آیات، جن را موجودی مستقل با شعور و اراده معرفی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۱۲۱). او در تفسیر آیه «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ» (جن/۶)، به رسم رایج عرب اشاره می‌کند که در سفرهای شبانه برای دفع شر به سرپرست جنیان پناه می‌بردند (همو، ۱۳۷۸: ۶۴/۲۰-۶۵). همچنین در تبیین چرایی استفاده قرآن از واژگان رایج عصر نزول،

تأکید می‌کند که خداوند معانی کلی را در قالب محسوسات بیان کرده تا برای عموم قابل درک باشد (همان، ۹۲/۳-۹۶). ازاین‌رو، واژه «جن» در سیاق قرآنی به گونه‌ای به کار رفته که امکان فهم مستقل آن بر اساس متن فراهم است؛ یعنی خواننده می‌تواند بدون نیاز به منابع بیرونی معنای اصلی را دریابد. هرچند مطالعات فرهنگی - تاریخی می‌توانند لایه‌های بیشتری از معنا را آشکار کنند، در چهارچوب این پژوهش، معیار اصلی همان کفایت قرائن درونی است. بنابراین، واژه «جن» در گونه‌شناسی پیشنهادی در دسته مستقل قرار می‌گیرد؛ زیرا متن قرآن برای فهم آن کفایت می‌کند و همین کفایت برای مقصود پژوهش کافی است. مؤلفه سوم: نیازمندی واژه به مطالعات زبانی. زبان عربی، به مثابه زبانی پویا و تاریخی، در اثر تبادلات فرهنگی با زبان‌های دیگر، واژگانی را از فرهنگ‌های بیگانه وام گرفته و در ساختار خود جای داده است. بسیاری از این واژگان در گذر زمان دچار تحول معنایی شده‌اند و در زبان عربی با رنگ و لعاب تازه‌ای به کار رفته‌اند، به گونه‌ای که معنای آن‌ها در زبان عربی گاه با معنای اولیه در زبان مبدأ تفاوتی چشمگیر دارد. ازاین‌رو، در فهم و تفسیر چنین واژگانی، تکیه بر معنای اولیه در زبان مبدأ کافی نیست، بلکه باید به معیارهای پذیرفته شده در زبان عربی و فهم متعارف عرب‌زبانان توجه کرد (اشرفی، ۱۳۸۸: ۸۵). این نکته ما را به اهمیت مطالعات زبانی در حوزه قرآن‌پژوهی رهنمون می‌کند؛ مطالعاتی که شاخه‌هایی گوناگون چون معناشناسی، ریشه‌شناسی و کاربردشناسی را دربرمی‌گیرد و هر یک بخشی از معنای واژگان قرآنی را روشن می‌نمایند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۷۲). در روش معناشناسی، پژوهشگر با بررسی واژگان کلیدی قرآن و سامان‌دهی یک شبکه معنایی، روابط میان واژگان را تحلیل می‌کند و از رهگذر این روابط، معنای هر واژه استخراج می‌شود؛ روشی که ایزوتسو در آثار خود به طور گسترده به کار برده است (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۱۴). نمونه روشن ضرورت این روش (معناشناسی)، واژه «ایلاف» است که در سوره قریش (قریش/۱-۲) آمده و به یکی از مهم‌ترین و سودآورترین مشاغل قریش در عصر جاهلیت اشاره دارد؛ پیشه‌ای که قریشیان در میان قبایل عرب به آن شهرت داشتند و از طریق آن، تجارت میان یمن و شام را سامان می‌دادند (علی، ۱۴۲۲: ۱۹/۷). ایلاف نه تنها

یک واژه اقتصادی، بلکه رخدادی اجتماعی - فرهنگی در حافظه جمعی قریش به شمار می‌رفت. در منابع لغوی، ابن منظور آن را به معنای پیمان‌های تجاری دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۰/۹)، در حالی که برخی مفسران معنای آن را به «انس گرفتن» و «همبستگی» بازگردانده‌اند. این تنوع معنایی در تفاسیر نیز بازتاب یافته است؛ فضل‌الله در من وحی القرآن (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۴۳۲/۲۴)، طباطبایی در المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۶۲۸/۲۰) و مکارم شیرازی در تفسیر نمونه (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۳۴۸/۲۷) هریک با رویکردی متفاوت، به ابعاد معنایی واژه پرداخته‌اند. علامه طباطبایی در المیزان، «ایلاف» را فراتر از مفهوم صرفاً تجاری دانسته و آن را به انسجام اجتماعی و امنیت ناشی از سفرهای تجاری قریش مرتبط کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۶۲۸/۲۰-۶۳۱). واژه «ایلاف» در سوره قریش نمونه‌ای روشن از واژگان نیمه‌وابسته است؛ زیرا سیاق آیه و روش معناشناسی تا حدی معنای آن را روشن می‌کنند و برای فهم اولیه کفایت دارند. بدین ترتیب، خروجی در اصل نیمه‌وابسته است. با این حال، هرگاه مخاطب احساس کند نیازمند فهمی عمیق‌تر از فهم اولیه است، می‌تواند با رجوع به بافت فرهنگی و شرایط اقتصادی - اجتماعی عصر نزول، معنای واژه را کامل‌تر دریابد و آن را به سطح وابسته ارتقا دهد.

در کنار این، قرآن کریم واژگان دخیل نیز دارد که افزون بر تحلیل لغوی، نیازمند مطالعات زبانی ازجمله ریشه‌شناسی‌اند. ریشه‌شناسی با تکیه بر مستندات تاریخی، منشأ واژگان و مسیر تحول آن‌ها را در زبان‌های مختلف بررسی می‌کند و مانع از گرفتار شدن در تحلیل‌های صرفاً انتزاعی می‌شود. نمونه روشن ضرورت این روش (ریشه‌شناسی)، واژه دخیل «راعنا» است که دو بار در آیات مدنی (بقره/۱۰۴؛ نساء/۴۶) آمده و تنها با ریشه‌شناسی می‌توان منشأ تاریخی و بار بین‌زبانی آن را آشکار کرد. در زبان عبری، این واژه معنای ناسزا داشته و در سیاق مدینه بار فرهنگی خاصی یافته است. مفسرانی چون بیضاوی و طباطبایی نیز به این هم‌آوایی اشاره کرده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۹۸/۱؛ طباطبایی، ۱۳۷۸: ۵۸۰/۴). واژه «راعنا» در قرآن کریم نمونه‌ای برجسته از پیچیدگی‌های معناشناختی و فرهنگی است. مسلمانان مدینه این واژه را در معنای «مراعات کردن» یا «ما را شبانی کن»

به کار می‌بردند؛ معنایی مثبت و محترمانه که در زبان عربی محیط نزول، مفهومی روشن داشت. با این حال، همین واژه در زبان عبری بار معنایی تحقیرآمیز و استهزائی داشت و یهودیان مدینه می‌توانستند از دوپهلوی بودن آن برای تمسخر پیامبر بهره بگیرند (عیوضی، ۱۳۹۵: ۲۱۰). از این رو قرآن با نهی از کاربرد آن، مسلمانان را از افتادن در دام این ابهام زبانی برحذر داشت. این نهی نشان می‌دهد که فهم اولیه آیات قرآن نیازمند توجه به ریشه‌شناسی است؛ زیرا ریشه‌شناسی به روشن شدن معنای اصلی و زمینه فرهنگی واژه کمک می‌کند. با این حال، برای لایه‌های بیشتر فهم دقیق، کاربردشناسی نیز می‌تواند مؤثر باشد، هرچند هدف اصلی پژوهش در اینجا رسیدن به همان سطح پایه معناشناسی و ریشه‌شناسی است، نه گسترش فهم به سطوح فرعی‌تر.

کاربردشناسی در مطالعات زبانی نیز رویکردی پویا دارد و معنای واژه را در سیاق گفتار و تعامل اجتماعی آشکار می‌کند؛ به عنوان مثال، واژه «قتال» از گونه واژگان اجتماعی عصر نزول، نمونه‌ای قابل توجه است. علامه طباطبایی در المیزان، «قتال» را دارای ماهیتی دفاعی می‌داند؛ ابزاری برای صیانت از حقوق انسانی در برابر تجاوز کفار (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۸۸/۲). بررسی مراحل تشریع «قتال» در قرآن نشان می‌دهد که این واژه در سیاق‌های مختلف با مخاطبانی متفاوت همراه شده است: نخست قتال با مشرکان مکه (حج/۳۹؛ انفال/۳۹)، سپس قتال با اهل کتاب (توبه/۲۹)، آن‌گاه قتال با عموم مشرکان (توبه/۵ و ۳۶)، و در نهایت قتال با همه کفار (توبه/۱۲۳). این تنوع نشان‌دهنده تحول تدریجی حکم و تفاوت در زمینه‌های نزول است. بنابراین، فهم دقیق «قتال» بدون شناخت بستر فرهنگی - سیاسی عصر نزول ناقص خواهد بود. از همین رو، نیاز به رویکردی فراتر احساس می‌شود؛ رویکردی که واژه‌ها را در متن فرهنگ و تاریخ بنشانند. این رویکرد همان «بافت فرهنگی» است که با تحلیل شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آیینی عصر نزول، لایه‌های پنهان معنایی واژگان قرآنی را آشکار می‌نماید. بنابراین، «قتال» را باید در شمار واژه‌های وابسته دانست.

نکته: افزودن این وجه چهارم «بافت فرهنگی»، درواقع تلاشی است برای تکمیل

رویکردهای زبان‌شناختی و پرهیز از تقلیل واژگان قرآنی به سطح صرفاً لغوی یا انتزاعی. بدین‌سان، زبان‌شناسی در مطالعات قرآنی به صورت میان‌رشته‌ای بازتعریف می‌شود و می‌تواند تصویری جامع‌تر از شبکه معنایی قرآن ارائه دهد.



مؤلفه چهارم: نقش واژه در انتقال پیام آیه. نقش واژه در انتقال پیام آیه گاه به گونه‌ای است که خود واژه دارای اثر مستقیم در معناست و به اصطلاح «موضوعیت» دارد؛ یعنی انتخاب آن واژه خاص از سوی خداوند حامل پیامی مستقل و غیرقابل جایگزین است. در مواردی دیگر، واژه تنها نقش ابزاری در انتقال معنا دارد و می‌توان آن را با واژه‌ای مشابه جایگزین کرد. در این حالت واژه «طریقیت» دارد و پیام آیه وابسته به آن نیست. قاعده‌های «جری و تطبیق» و «الغاء خصوصیت» ابزارهایی‌اند برای استخراج پیام‌های کلی از آیات قرآن کریم؛ براساس این قواعد می‌توان ویژگی‌های مربوط به زمان، مکان و افراد را از آیه جدا کرد و به پیام کلی آن رسید (طباطبایی، ۱۳۵۳: ۷۰-۷۱؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۳ و ۲۴۰). در الگوی پیشنهادی این پژوهش، شاخص تشخیص موضوعیت یا طریقیت واژه‌ها در نظر گرفته شده است؛ بدین معنا که بررسی می‌شود آیا واژه‌ای که در قرآن کریم به کار رفته، ذاتاً مقصود اصلی و غیرقابل جایگزین است، یا آنکه تنها وسیله‌ای برای انتقال معنا بوده، می‌توان آن را در شرایط امروزی با واژه‌ای دیگر جایگزین کرد. این سنجش، امکان فهم دقیق‌تر از نحوه انتقال معنا در آیات را فراهم می‌کند و به کشف ظرفیت‌های کاربردی قرآن در بسترهای جدید یاری می‌رساند.

به عنوان نمونه، واژه «إِبِل» در آیه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه/۱۷) از جمله مفرداتی است که به عنوان واژه‌ای با خاستگاه فرهنگی مورد توجه نواندیشان دینی قرار گرفته است. این واژه از جهات مختلف قابل بررسی است:

نخست: از منظر اقتصادی، شتران در جامعه عرب پیش از اسلام ارزشمندترین دارایی محسوب می شدند؛ چنان که قیمت اشیاء، مهریه زنان، دیه مقتولان و حتی میزان ثروت افراد بر اساس تعداد شتران آنان سنجیده می شد (علی، ۱۴۲۲: ۱۰/۹). سید قطب نیز در تفسیر خود، شتر را حیوانی معرفی می کند که نقش محوری در زندگی عرب داشته؛ از حمل و نقل و تغذیه گرفته تا پوشاک و سکونت، و ویژگی هایی چون کم هزینه بودن، اهلی بودن، صبر در برابر گرسنگی و تشنگی، و سازگاری با شرایط سخت را از دلایل انتخاب آن در آیه می داند (سید قطب، بی تا: ۳۸۹۸/۶).

دوم: از منظر اجتماعی، برخی مفسران معتقدند ذکر شتر در این آیه به سبب جایگاه ویژه آن در زندگی مردم مکه بوده است؛ چراکه سوره غاشیه از نخستین سوره های مکی است و شتر در آن ایام یکی از ارکان اصلی معیشت مردم عرب به شمار می رفت (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۴۵۹/۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۲۷/۲۶). در مقابل، قرضاوی دیدگاهی انتقادی نسبت به محدود کردن مخاطب آیه به مردم عرب بادیه نشین دارد و تأکید می کند که انتخاب شتر در آیه تنها به دلیل آشنایی مخاطبان عصر نزول نبوده، بلکه به سبب ویژگی های منحصر به فرد این حیوان است که در مطالعات زیست شناسی نوین نیز مورد توجه قرار گرفته است و می تواند نمونه ای آماده برای تأمل و تحقیق باشد (قرضاوی، ۱۳۸۲: ۶۳۲). افزون بر این، برخی مفسران به وجوه کاربردی و فواید شتر اشاره کرده اند؛ از جمله سهولت بارگیری، اطاعت پذیری، و بهره برداری از اجزای مختلف بدن آن؛ مانند پوست، پشم و گوشت (طیب، ۱۳۶۹: ۹۸/۱۴؛ فضل الله، ۱۴۱۹: ۲۲۷/۲۴؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۱۵/۱۸). به نظر می رسد آیه شریفه با تأکید بر تأمل در خلقت شتر، مخاطب را به مطالعه شگفتی های آفرینش دعوت می کند. با اعمال قاعده «الغاء خصوصیت» می توان این دعوت را به دیگر مخلوقات نیز تعمیم داد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷: ۲۴۰). بنابراین، واژه

«إِبِل» موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد؛ یعنی ذکر شتر تنها راهی برای رساندن پیام کلی دعوت به تأمل در آفرینش است. به عبارت دیگر، قرآن کریم با ذکر نمونه‌ای آشنا برای مخاطبان عصر نزول، آنان را به اندیشه در آفرینش فرا می‌خواند؛ اما این بدان معنا نیست که مخاطبان امروز از درک پیام آیه محروم‌اند. آنان نیز می‌توانند بدون مشاهده مستقیم شتر، با تأمل در خلقت دیگر موجودات، به همان پیام کلی دست یابند (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۲: ۳۵۶). این شیوه تمثیلی در آیات دیگر نیز دیده می‌شود؛ مانند دعوت به تأمل در آسمان‌ها (ق/۶)، درختان (عبس/۲۴-۳۲) و دیگر مظاهر خلقت (روم/۵۰)، که همگی طریقت دارند و راهی برای رسیدن به پیام اصلی قرآن؛ یعنی توجه به عظمت خالق و حکمت او در نظام هستی به شمار می‌روند.

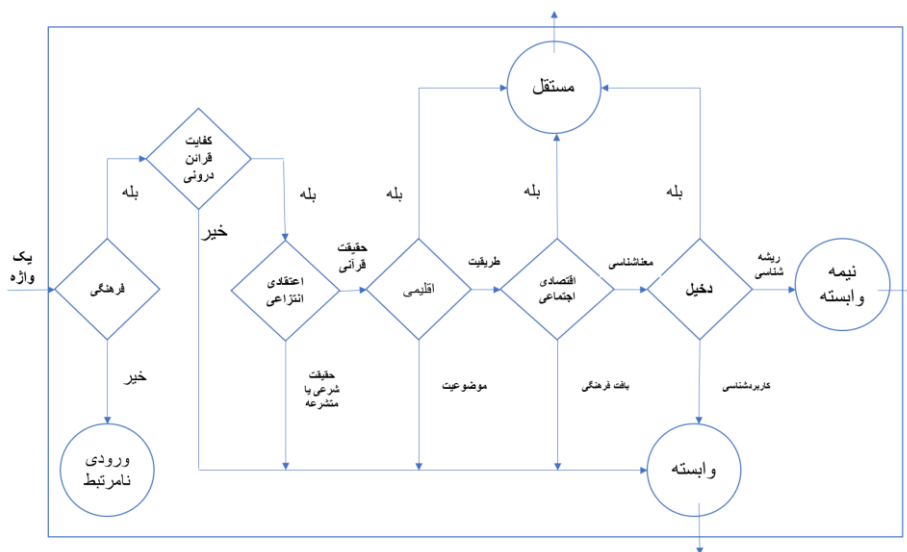
مؤلفه پنجم: حقیقت قرآنی بودن واژه. «حقیقت قرآنی بودن واژه» بدین معناست که سیاق آیات و بافت کلی کلمات در قرآن کریم معنایی ویژه را برای آن واژه تثبیت کرده‌اند؛ معنایی که با ریشه لغوی آن پیوند دارد، اما با این حال مجازی یا تنها استعاری نیست. علامه طباطبایی در المیزان تأکید می‌کند که برخی واژگان اعتقادی همچون صلوة، حج و زکات، از اعتبار شرعی خاصی برخوردارند و در عصر نزول، به سبب کثرت استعمال، با معانی اصطلاحی مشخص شناخته شده‌اند. از این رو، واژه‌هایی مانند صلوة، صوم، زکات و حج در قرآن به عنوان موضوعات شرعی مطرح‌اند که پس از تحقق «حقیقت شرعی» یا «حقیقت متشرعه»، دیگر نمی‌توان آن‌ها را بر معنای لغوی اولیه حمل کرد (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۴۳۳/۴). این دسته از واژگان وابسته به فهم فرهنگی یا عرفی متغیر نیستند، بلکه به عنوان مفاهیم مستقل و تثبیت شده در متن قرآن جایگاه خاص خود را دارند. چنین تثبیتی که بر اثر کثرت استعمال در قرآن شکل گرفته، ما را به درک عمیق‌تر از پیوند میان زبان وحی و فرهنگ دینی رهنمون می‌شود و نشان می‌دهد چگونه قرآن توانسته واژگان را از سطح عرفی به مرتبه‌ای از معنا و هویت مستقل ارتقا دهد. بنابراین، واژه «صلوة» در متن قرآن با قرائن درونی، معنایی روشن و تثبیت شده یافته است. از این رو، فهم معنای «صلوة» نیازمند رجوع به بافت فرهنگی بیرونی یا شرایط تاریخی عصر نزول نیست؛ زیرا خود قرآن

قرائن کافی برای تعیین معنای آن ارائه می‌دهد. بدین ترتیب، «صلوة» حقیقتی قرآنی است که معنای آن در متن وحی تثبیت شده و از درون خود قرآن قابل درک است.

۵. روابط عناصر الگوی مؤلفه محور

در این بخش، پس از شناسایی مؤلفه‌ها بر اساس الگوی به‌دست‌آمده و بررسی نحوه تأثیر هر مؤلفه بر خروجی مدل، به ارائه قواعدی برای تعیین میزان وابستگی و استقلال مفردات قرآنی از مطالعه فرهنگی پرداخته می‌شود. این قواعد پنج‌گانه، به منظور ارزیابی امکان فهم واژه‌ها تنها از طریق قرائن زبانی یا نیاز به مطالعات فرهنگی - تاریخی، طراحی شده‌اند.

شکل ۱: ارائه نمودار درخت تصمیم و منطق سه حالت (وابسته، نیمه وابسته، مستقل)



قاعدهٔ اول: اگر واژهٔ منتخب، به مفاهیم انتزاعی تعلق داشته باشد و قرائن درونی قرآن برای فهم آن کفایت کند، فهم اولیه مستقل خواهد بود و نیازی به مطالعهٔ فرهنگی نخواهد بود.

قاعدهٔ دوم: اگر واژهٔ منتخب، اقلیمی یا جغرافیایی باشد و در انتقال پیام آیه طریقت داشته باشد (نه موضوعیت)، در صورتی که قرائن درونی برای فهم آن کافی باشد، فهم مستقل از مطالعهٔ فرهنگی خواهد بود.

قاعده سوم: اگر واژه منتخب، اجتماعی یا اقتصادی باشد و مطالعات معناشناسی در

فهم اولیه کفایت کند، فهم واژه مستقل است؛ اما اگر شناخت ساختار اجتماعی - اقتصادی عصر نزول بتواند معنا را تعمیق بخشد، واژه در دسته نیمه وابسته قرار می گیرد.

قاعده چهارم: اگر واژه منتخب، دخیل باشد و آگاهی از ریشه شناسی تنها بخشی از معنای آن را روشن نماید و نقش آن در حدّ ارائه اطلاعات تکمیلی باشد، فهم آن واژه در دسته نیمه وابسته قرار می گیرد.

قاعده پنجم: اگر واژه منتخب، مربوط به اعتقادات و آیین های دینی باشد و قرائن درونی برای تعیین معنای آن کافی باشد و نیز عرف قرآنی معنای تازه ای برای آن تثبیت کرده باشد، فهم آن واژه در شمار واژگان مستقل قرار می گیرد.

به طور خلاصه؛ اگر واژه منتخب فرهنگی تنها با اتکا به قرائن درونی قرآن فهمیده شود، میزان وابستگی آن به فرهنگ عصر نزول در چهار حالت زیر، مستقل یا نیمه وابسته خواهد بود و در دیگر موارد، فهم آن وابسته به مطالعه فرهنگی است:

اعتقادی / انتزاعی / حقیقت قرآنی → استقلال معنایی به دلیل کفایت قرائن درونی یا تثبیت عرف قرآنی.

اقلیمی / جغرافیایی / طریقت → استقلال معنایی به دلیل نقش ابزاری در انتقال پیام و کفایت قرائن درونی.

اقتصادی / اجتماعی / معناشناسی / بافت فرهنگی → وابسته؛ برای فهم کامل معنا باید از مطالعات فرهنگی بهره گرفت.

دخیل / ریشه شناسی / کاربردشناسی → نیمه وابسته؛ چون بخشی از معنا با ریشه شناسی روشن می شود، اما برای فهم کامل معنا باید از مطالعات زبانی و فرهنگی بهره گرفت.

خروجی آزمایشی مدل

خروجی مدل می تواند برپایه قواعد پنج گانه برای چندین واژه و مطابق با مقادیر داده شده به مؤلفه های هر واژه در سه حالت ظاهر شود: نخست، حالت «وابسته» که در آن فهم واژه بدون مطالعه فرهنگی و تاریخی عصر نزول ممکن نیست. در این موارد، دانستن قرائن زبانی مانند زبان و ادبیات عربی برای دستیابی به معنای درست کفایت نمی کند و مراجعه به قرائن بیرونی،

به‌ویژه زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی ضرورت دارد. دوم، حالت «مستقل» که برآمده از دیدگاه حداقلی در به‌کارگیری قرائن خارجی است؛ بدین معنا که مطالعه زبانی، بررسی سیاق آیه و مقایسه با آیات مشابه برای فهم مراد اولیه کفایت می‌کند و نیازی به ارجاع به فرهنگ عصر نزول وجود ندارد. سوم، حالت «نیمه‌وابسته» که در آن مطالعات فرهنگی می‌توانند فهم مخاطب را ارتقا دهند، هرچند امکان دستیابی به معنای اولیه آیه از متن قرآن وجود دارد. در این حالت، فهم افزوده‌ای که بر اثر مطالعه فرهنگی حاصل می‌شود، الزاماً مراد اصلی آیه نیست، بلکه تنها اطلاعاتی تکمیلی در حوزه تاریخ و فرهنگ عرب عصر نزول فراهم می‌آورد که این حالات در جدول زیر قابل مشاهده است. شایان ذکر است که تعیین وضعیت مؤلفه‌ها در جدول، تنها برای نمایش نحوه عملکرد مدل است و نه برای اثبات قطعی هر مورد.

جدول ۱: جدول واژگان منتخب مطالعه فرهنگی براساس مؤلفه‌های مفردات آیات

ویژگی	نوع واژه منتخب مطالعه فرهنگی	نقش واژه	نتیجه
مؤلفه‌ها / آیه	اعتقادی / اقتصادی / اجتماعی / اقلیمی و جغرافیایی / دخیل	موضوعیت / طریقت قرآنی / مشروع شرعی	کفایت قرائن درونی
وابسته / نیمه‌وابسته / مستقل	تأثیر زبان‌شناسی (ریشه/معنا/ کاربرد/ فرهنگ)	بله (بافت فرهنگی)	وابسته / نیمه‌وابسته / مستقل
ایلاف	اجتماعی اقتصادی	-	نیمه‌وابسته
ابل	اقلیمی جغرافیایی	طریقت	مستقل
راعنا	دخیل	-	نیمه‌وابسته

مستقل	-	بله	-	-	اعتقادی انتزاعی	جن
مستقل	-	-	حقیقت قرآنی	-	مناسک آیین	صلوة
وابسته	بله (بافت فرهنگی)	-	-	-	مناسک آیین‌ها	قتال

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل مفردات منتخب قرآن کریم نشان داده است که امکان گذار از تحلیل صرفاً زبانی به تحلیل فرهنگی وجود دارد؛ گذاری که نشانه‌های آن در خود متن قرآن نیز قابل ردیابی است. الگوی پیشنهادی این پژوهش با تکیه بر مؤلفه‌هایی چون فرهنگی بودن واژه، کفایت قرائن درونی، نیازمندی واژه به مطالعات زبان‌شناختی، نقش واژه در انتقال پیام و حقیقت قرآنی بودن واژه، امکان تشخیص واژگان فرهنگی را فراهم کرده و روابط میان این مؤلفه‌ها را در قالب یک درخت تصمیم و پنج قاعده تفسیری سامان داده است. این الگو با دسته‌بندی واژگان در سه سطح مستقل، وابسته و نیمه‌وابسته، بستری نظری برای بازخوانی فهم مفردات قرآنی در تعامل با فرهنگ فراهم می‌آورد و می‌تواند به ارتقای دقت تفسیری در مطالعات معاصر کمک کند. با این حال، نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که الگوی پیشنهادی قابلیت تعمیم به طیف گسترده‌ای از واژگان قرآنی را داراست و می‌تواند مبنایی برای توسعه روش‌های تفسیری مبتنی بر تحلیل فرهنگی فراهم آورد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳. ابوزید، نصر حامد، *مفهوم النص*، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، طرح نو، تهران، ۱۳۸۰ش.
۴. ابوزید، نصر حامد، *نقد گفتمان دینی*، ترجمه حسن یوسفی اشکوری و محمد جواهرکلام، یادآوران، تهران، ۱۳۸۳ش.
۵. اشرفی، امیررضا، «نگاهی به مبانی فهم قرآن و نقش آن در تفسیر از دیدگاه علامه طباطبایی»،

۶. ایازی، محمد علی، *قرآن کریم و فرهنگ زمانه*، کتاب مبین، تهران، ۱۳۸۰ ش، ص ۶۵-۹۰.
۷. ایزوتسو، توشیهیکو، *خدا و انسان در قرآن*، به کوشش احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۱ ش.
۸. بابایی، علی اکبر، *مکاتب تفسیری*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۹. بوعدار، کامله، «پیش‌زمینه‌های فرهنگی فهم آیات قرآن (آداب و رسوم و دانش زمانه)»، به راهنمایی قاسم بستانی و مشاوره علی مطوری، پایان‌نامه ارشد دانشگاه شهید چمران، اهواز، ۱۳۹۰ ش.
۱۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، *التفسیر*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، *تسبیم: تفسیر قرآن کریم*، اسراء، قم، ۱۳۷۸ ش.
۱۲. حسینی همدانی، محمد، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، کتاب فروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. خدامردی، ریحانه، «مدل ارزیابی وابستگی فهم قرآن کریم به مطالعه فرهنگی»، به راهنمایی فرزانه روحانی مشهدی و مشاوره علیرضا طالب پور، پایان‌نامه ارشد دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۴۰۰ ش.
۱۴. خرمشاهی، بهاء‌الدین، «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن کریم»، *بینات* (مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام)، شماره ۵، ۱۳۷۴ ش، ص ۹۰-۹۷.
۱۵. ذکاتوی قراقرزلو، علیرضا، «زبان قرآن»، *بینات*، شماره ۵، ۱۳۷۴ ش، ص ۷۴-۷۹.
۱۶. رضایی اصفهانی، محمد علی، *قرآن کریم و علم*، انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن کریم، قم، ۱۳۸۶ ش.
۱۷. رضایی اصفهانی، محمد علی، *منطق تفسیر قرآن (۱)*، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۷ ش.
۱۸. رضایی اصفهانی، محمد علی، *منطق تفسیر قرآن (۵)*، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۹۲ ش.
۱۹. سروش، عبدالکریم، *بسط تجربه نبوی*، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، *المیزان*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ ش.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین، *قرآن در اسلام*، به کوشش رضا ستوده، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۳ ش.
۲۲. طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان*، اسلام، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۲۳. علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب*، دار الساقی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
۲۴. عیوضی، حیدر، «مفردات قرآن و ریشه‌شناسی تاریخی؛ بایسته‌ها و آسیب‌های موجود»، *مطالعات قرآن و حدیث*، سال دهم، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۵ ش، ص ۲۰۵-۲۲۸.
۲۵. فضل‌الله، محمد حسین، *من و وحی القرآن*، دار الملائک، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۲۶. قرضاوی، یوسف، *قرآن کریم منشور زندگی*، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، کتاب احسان، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۲۷. قطب، سید، *فی ظلال القرآن*، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، بی‌تا.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ش.